

نقش دلبستگی بزرگسالان در کنش‌وری ازدواج

دکتر محمدعلی مظاهری*

چکیده:

در این تحقیق رابطه بین دلبستگی بزرگسالان و کنش‌وری ازدواج در ۵۲ زن و شوهر ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است. زوجین پرسشنامه‌هایی در خصوص سبک دلبستگی، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی خود تکمیل کردند. تعقیب نتایج نشان داد که رابطه قوی و مثبتی بین سبک دلبستگی (خصوصاً جهت شدن سبکهای دلبستگی زن و شوهر با یکدیگر)، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی وجود دارد به نحوی که نشان دهنده اهمیت دلبستگی زوجین به عنوان مولفه‌ی مهم در شکل‌گیری روابط خانوادگی است. روابط بین سبک دلبستگی، ساختار خانواده و سازگاری زناشویی برای زنان قوی‌تر از مردان بوده و همین به نظر می‌رسد که زنان بیشتر تحت تاثیر شوهرشان قرار گرفته باشند تا شوهرن تحت تاثیر زنان. بحث و نتیجه‌گیری مقاله عمدتاً بر دو موضوع اهمیت کشمکش فاصله در روابط نامزدگار زناشویی و تعبیر تفاوت‌های جنسی مشاهده شده متمرکز شده است.

کلید واژه‌ها: دلبستگی بزرگسالان، جهت شدن سبکهای دلبستگی زوجین، ساختار خانواده، سازگاری زناشویی، تفاوت‌های جنسی

مقدمه:

بانی معتقد بود که نظریه دلبستگی، فقط نظریه تحولی کودک نیست بلکه نظریه تحول در

دگستره حیات، نیز هست (لوپس، ۱۹۹۴)، وی چنین می‌نویسد: «در حالی‌که رفتار دبستگی در اوایل کودکی بیشتر از هر زمان دیگری قابل مشاهده است، اما می‌تواند در هر سنی حیات، و به ویژه در فورتها آنرا مشاهده کرده (باللی ۱۹۷۹، صفحه ۲۳۸). پینگ هال (۱۹۹۵) استدلال کرد که دانستن اینکه شخصی وجود دارد که نگران شماست و شما را در ذهن خود دارد در هر سن و هر شرایطی نقش اساسی داشته و به عنوان یک پایگاه ایمنی بحث، عمل می‌کند. این تصور ذهنی رفتار مستقلانه را حتی در غیبت تصویر دبستگی، پشتیبانی و تقویت می‌کند. بنابراین مفهوم دبستگی در زندگی بزرگسالان نیز تحت عنوان «دبستگی بزرگسالان» به کار گرفته شده است. ویس (۱۹۸۲) سه معیار اصلی تعریف کننده یک رابطه دبستگی را در دوره طفولیت، جنسوری همجواری، «تأثیر پایگاه ایمنی بحث» و «اعتراض جدایی» دانسته است. سپس بر پایه مطالعات گسترده‌ی مصاحبه‌ای تأکید می‌کند که روابطی که معیارهای ذکر شده را دارا می‌باشند به طور منظم در پاره‌ای از روابط زندگی بزرگسالان یافت می‌شوند.

وست و شلدون کلو (۱۹۹۴) دبستگی بزرگسالان را به عنوان روابط دو به دویی تعریف می‌کنند که همجواری با یک شخص ویژه و ترجیح داده شده منجر به دست یافتن به، یا حفظ شدن احساس ایمنی می‌گردد. رمن و اسپرینگ (۱۹۹۴) دبستگی بزرگسالان را به این صورت تعریف می‌کنند:

«دبستگی بزرگسالان گرایش با ایدار شخص است به تلاش ویژه برای دست یافتن به، یا حفظ همجواری و ارتباط با یک یا چند شخص خاص که توانایی فراهم آوردن سلامت و همت جسمی و روانشناختی وی را دارا می‌باشند» (صنحه ۸).

«ویس (۱۹۸۲) دبستگی بزرگسالان را به عنوان ایجاد یک پیوند توسط یک بزرگسال با بزرگسال دیگر که در جنبه‌های اساسی و مهم مشابه دبستگی است که کودکان نسبت به «مراتب اصلی» خود ایجاد می‌کنند. این پیوند - درست مثل آنچه که در کودکان وجود دارد - تنها در روابطی ظاهر می‌شود که اهمیت هیجانی بسیار زیاد و محوری دارند. این دبستگی در بزرگسالان نتیجه عملکرد نظام هیجانی مشابه با دبستگی در کودکان است، اگرچه در جریان تحول جرح و تعدیل شده است. نکته مهمی که در تمامی تعاریف نیز به وضوح مورد تأکید قرار گرفته، این است که کنش دبستگی - فراهم آوردن سلامتی و ایمنی - ثابت و تغییر ناپذیر در چرخه حیات باقی می‌ماند، اگرچه مکانیزمهای دستیابی به آن همراه با «بلوغ» ممکن است تغییر کند، اصلاح و

تعديل شود يا تحول يابد (وست و شلدون - کتر ۱۹۹۴). نکته ديگر در اين تعاريف اين است که الگوهای دلبستگی بزرگسالان ريشه در روابط دلبستگی کودکانه دارند (برمن و اسپرلینگ ۱۹۹۴). شواهد مهمی وجود دارد که تايد می کند که نظام هیجانی دلبستگی در کودکی نقش الگوی اصلی را در نظام هیجانی دلبستگی بزرگسالان ایفا می کند (ویس ۱۹۹۱). بدیهی است که دلبستگی بزرگسالان واجد تفاوت های مفهومی و ساختاری با دلبستگی در دوره کودکی است، از جمله ایشورت (۱۹۹۱) با اشاره به «میزان قوی تر دلتا، باثباتی برای تشخیص و تعیین تصویر دلبستگی امکان فراهم آوردن این معیار را برای پیوندهای عاطفی بین بزرگسالان مورد تردید قرار داده است. اما در جای دیگر (۱۹۸۲) پذیرفته است که این مکان وجود دارد که در پاره ای از انواع پیوندهای عاطفی در بزرگسالان، مانند یک ازدواج خوب، هریک از همسران برخی مواقع نقش تصویر قوی تر دلتا را برای دیگری بازی کند، چنانکه هریک از دیگری آرامش و اطمینان بدست آورد. البته ویس (۱۹۹۱) نیز معتقد است که به نظر نمی رسد که در دلبستگی بزرگسالان، نه خود و نه تصویر دلبستگی به عنوان دلتا تر و با قوی تر در نظر گرفته شده باشد اگرچه هریک ممکن است در زمانهای متفاوتی این چنین دیده شوند.

این موضوع دو تفاوت دیگر بین دلبستگی بزرگسالان و کودکان را نمودار می کند. چنانکه ویس (۱۹۸۲) تاکید کرده، در بزرگسالان روابط دلبستگی معمولاً بین همسالان است به جای آنکه در روابط بین طفل (دریافت کننده مراقبت) و مادر (مراقبت کننده) ظاهر شود. تفاوت دیگر در ماهیت متقابل است؛ اگرچه باثباتی (۱۹۸۲) تصریح کرده که نظام دلبستگی - مراقبت کردن رابطه ای متقابل است و با «تشویق دو جانبه» و «تعامل متقابل» بین تصویر دلبستگی و طفل مشخص می شود، اما در مقایسه، پویایی والد - نوزاد وسیعاً یک سو به یک جانبه است. والد مراقبت می کند و نوزاد رفتارهای دلبستگی (جستجوی مراقبت) را به نمایش می گذارد. در حالیکه، روابط دلبستگی در بزرگسالان فرایند متقابل تر یا برابرتری را می طلبد که دو برگیرنده هر دو کنش جستجوی مراقبت (دلبستگی) و ارائه مراقبت باشد (ایشورت ۱۹۹۱). به عبارت دیگر در بزرگسالان نقش ها (مراقبت کننده و دریافت کننده مراقبت) قابل جابجاشدن با یکدیگر هستند (وست و شلدون - کتر ۱۹۹۴).

واضح است که معیارهای بیشتری را می توان مورد بحث قرار داد که دلبستگی کودکان را از دلبستگی بزرگسالان متمایز می کنند. اما تنها به ذکر چند نکته مهم دیگر اکتفا می کنیم؛ در طفولیت

و کودکی «رایند جفت شدن»^{۱۱} مراقبت کننده و مراقبت شونده تقریباً همیشه فرایندی طبیعی است و هیچ شانس برای انتخاب وجود ندارد. اما در «دلبستگی بزرگسالان» این فرایند برای هر دو طرف رابطه مستملاً یا نوعی انتخاب همراه است. تفاوت مهم دیگر از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که نظام دلبستگی در بزرگسالان در تعامل با «نظام رفتار حسی»^{۱۲} عمل می‌کند. به عبارات دیگر دلبستگی در بزرگسالان غالباً نسبت به تصویری ایجاد می‌شود که «روابط زناشویی (حتی)»^{۱۳} یا وی نیز وجود دارد (ویس ۱۹۸۲). و بالاخره تفاوت دیگر دلبستگی بزرگسالان و کودکان در نتیجه غایبی و نهایمی نظام دلبستگی است: در نوزادان و کودکان نظام دلبستگی سطح بهینه پایدار و مداوم «همجواری - فاصله»^{۱۴} با یک تصویر قوی تر / دلناتر را تنظیم می‌کند و بدین ترتیب منجر به حفاظت از طفل در مقابل خطرات شده و «بقای فرد»^{۱۵} را تضمین می‌نماید. در بزرگسالان با فراهم آوردن واحد خانواده در خدمت تنظیم سطح بهینه پایدار و مداوم همجواری - فاصله با همسر است که معمولاً به افزایش امکان «بقای نوع»^{۱۶} منجر می‌شود (برمن و همکاران ۱۹۹۴).

علیرغم تفاوت‌های مفهومی دلبستگی در کودکی و بزرگسالی، فعالیت‌های نظری و تجربی در طول دو دهه گذشته (ایستورث ۱۹۸۹، ویس ۱۹۸۲، ۱۹۸۶، ۱۹۹۱) نقش و اهمیت روابط دلبستگی در چرخه حیات را به وضوح مورد تأیید قرار داده است و افزایش قابل ملاحظه‌ای در فراوانی نظریه‌ها و تحقیقات تجربی در این زمینه مشاهده می‌شود که همگی نشان دهنده این نکته است که دلبستگی نقش مهمی را در پیوندهای بزرگسالان - شامل روابط عاشقانه و زناشویی،^{۱۷} - بازی می‌کند. (به عنوان مثال ساریس ۱۹۸۲، ویس ۱۹۸۲، هزن و شیور ۱۹۸۷، سیپسون ۱۹۹۰، کیرکپاتریک و دیویس ۱۹۹۴). هزن و شیور (۱۹۸۷)، همپنطور شیور و همکاران (۱۹۸۸) استدلال کرده‌اند که روابط عاشقانه را می‌توان به عنوان یک فرایند دلبستگی مفهوم سازی کرد. مطابق این دیدگاه روابط ایجاد شده بین عشاق و همسران رابطه دلبستگی است با همان خصوصیت‌هایی که بالبی (۱۹۷۹) تشریح کرده است. یعنی این روابط پیوندهای عاطفی مداومی هستند که با «ویژگی‌های هیجانی پیچیده»^{۱۸} مشخص می‌شوند.

شیور و هزن (۱۹۸۸) نشان دادند که در مقایسه با رویکردهای نظری دیگر به پدیده عشق و روابط عاشقانه، دیدگاه دلبستگی رویکردی قانع کننده تر و از نظر تئوریک پایه داورتر را برای مطالعه پدیده عشق ارائه می‌کند. به طور خاص این محققین سه مزیت اصلی رویکرد نظری

دلبستگی را مورد اشاره و بحث قرار داده‌اند: نخست، چارچوب دلبستگی دیدگاهی تحولی را فراهم می‌آورد که بر اساس آن به عشق بعنوان بخش جدایی ناپذیری از پیوندهای عاطفی انسان - و نه یک پدیده جداشده و تنها افتاده - نگاه می‌کند. دوم نظریه دلبستگی به اندازه کافی گسترده و وسیع است که گستره مسایل مربوط به روابط، مانند عشق، اضطراب، احساس تنهایی و سوگند، را دربرگیرد و این بدین معناست که نظریه دلبستگی با گستره وسیعی از مسائل مرتبط با تجربه عشق سروکار دارد. این مسایل شامل تأثیر روابط عاشقانه بر سایر روابط فرد و نیز تأثیر جدایی و فقدان می‌باشد. سوم: دیدگاه دلبستگی، روی آوردی تمام‌عیار^{۱۱} است و شکل‌های سالم و ناسالم عشق را با توجه به اصول کلی مشابهی توضیح می‌دهد. به عبارت دیگر شکل‌های مختلف عشق نشأت گرفته از سازگارهای قابل پیش بینی فرد با شرایط خاص اجتماعی دانسته می‌شوند (فینی و نولر، ۱۹۹۶).

در خلال بیش از یک دهه گذشته تحقیقات تجربی گسترده و وسیعی در مورد روابط عاشقانه از دیدگاه نظریه دلبستگی انجام شده است. یکی از مشکلات اصلی این گروه از تحقیقات این است که اکثر تحقیقات انجام شده در این زمینه با فقط روی زوج‌های ازدواج نکرده^{۱۲} انجام شده است و با روی نمونه درهم آمیخته‌ای از زوج‌های ازدواج کرده^{۱۳} و ازدواج نکرده. در حالیکه لازم است زوج‌های ازدواج کرده بطور جداگانه مورد توجه قرار گیرند چراکه مشخص نیست که آیا می‌توان یافته‌های این گونه تحقیقات را به روابط زناشویی گسترش و تعمیم داد. ازدواج در مقایسه با روابط غیر ازدواج رابطه‌ای جدی‌تر و طولانی‌تر است که هر دو طرف را مجبور به پذیرفتن مسئولیت بیشتر کرده و نیز عوامل دیگری از جمله ساختار خانواده را نیز درگیر می‌کند. یکی از مسایل مهمی که ممکن است در مطالعه دلبستگی و خانواده مطرح شود رابطه بین دلبستگی و کنش‌وری خانواده^{۱۴} است.

علیرغم وجود زمینه‌های نظری قدرتمندی که حاکی از ارتباط و پیوستگی بین دلبستگی و ساختار خانواده می‌باشد (پیتنگ هال و استیونسن - هابند، ۱۹۹۱، ماروین و استوارت، ۱۹۹۰، استیونسن - هابند، ۱۹۹۰، پیتنگ هال، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، داننی، ۱۹۹۳، هرد، ۱۹۸۲، دیویس و کامینگ (۱۹۹۴) تا آنجا که مؤلف می‌داند هیچ تحقیق تجربی درباره این مسئله به عمل نیامده است. هدف اصلی این مطالعه اندازه‌گیری توانایی الگوی دلبستگی بزرگسالان در پیش‌بینی کیفیت روابط زناشویی و ساختار خانواده در زوجی است که سالها از ازدواج آنها می‌گذرد. موضوع اصلی

مورد علاقه جفت شدن الگوهای دبستگی در این زوجین بوده است. هدف دوم این مطالعه، جستجوی امکان تأثیر تفاوت‌های فرهنگی در این زمینه بوده است که از طریق جمع آوری داده‌ها از جامعه‌ای که روشها و شیوه‌های ازدواج کردن و نیز روابط پیش از ازدواج کاملاً متفاوت از جوامع غربی - که اکثر دانسته‌های فعلی ما در خصوص دبستگی بزرگسالان از آنجا می‌آید - دارد، می‌باشد.

روش تحقیق

نمونه تحقیق، به عنوان بخشی از یک مطالعه بزرگتر در مورد خانواده‌های ایرانی، ۵۲ زوج (زن و شوهر) در این تحقیق شرکت کردند. همه زوجها از خانواده‌های هسته‌ای، مرتبط ایرانی بودند که در اصفهان زندگی می‌کردند و بین ۵ تا ۲۰/۵ سال از ازدواج آنها می‌گذشت و میانگین مدت ازدواج نیز ۷/۶ سال (انحراف معیار ۲/۵۰) بود. ازدواج فعلی ۹۶٪ زنان و شوهران نخستین ازدواج آنها بود. دو نفر از زنان و دو نفر از مردان قبل از ازدواج فعلی، ازدواج کرده بودند. در حالیکه دو نفر از این چهار نفر دلیل جدایی در ازدواج قبلی خود را مشخص نکرده‌اند، یکی از شوهران و یکی از زنان گزارش داده‌اند که از همسر سابق خود طلاق گرفته‌اند. متوسط تعداد فرزندان در هر خانواده ۳/۳ بود. اکثریت قابل توجهی (۷۵٪) از خانواده‌ها ۲ فرزند داشتند، ۱۹/۲٪ از آنها ۳ فرزند، ۳/۸٪ آنها ۴ فرزند و یک خانوادگی (۱/۹٪) ۵ فرزند داشتند. لازم به توضیح است که یکی از شرایط انتخاب خانواده‌ها به عنوان گروه نمونه در این مطالعه دو فرزند یا زده تا بیست ماهه و ۶ تا ۴ ساله بود (جدول ۱).

جدول ۱- اطلاعات کلی زنان و شوهران

سن زنان به سال			سن شوهران به سال		
متوسط	انحراف معیار	میانگین	متوسط	انحراف معیار	میانگین
۲۰-۱	۲/۳۳	۲۸/۷	۳۱-۲۹	۳/۵۰	۳۳/۱

از ۵۲ زن، ۱۷ نفر (۳۳٪) به طور تمام وقت شاغل بودند و ۳۴ نفر باقیمانده (۶۷٪) خانه‌دار بودند. همه شوهران به صورت تمام وقت شاغل بودند. در رابطه با تحصیلات ۱۲ نفر (۲۳/۵٪) از زنان دارای تحصیلات پایین‌تر از دیپلم بودند، ۲۲ نفر (۴۲/۱٪) دیپلم داشتند و ۱۷ نفر باقیمانده (۳۳/۳٪) دارای تحصیلات دانشگاهی (فوق دیپلم تا دکتری) بودند. یکی از زنان وضعیت شغلی

و تحصیلی خود را گزارش تکرده بود. از ۵۲ شوهر، ۱۵ نفر (۲۸/۸٪) دارای تحصیلات زیر دیپلم، ۱۷ نفر (۳۲/۷٪) دارای دیپلم و ۲۰ نفر باقیمانده (۳۸/۵٪) دارای تحصیلات دانشگاهی بودند.

ابزارهای اندازه‌گیری

الف) مقیاس ارزیابی سازگاری و پیوستگی خانواده - ویرایش سوم FACES III (آلسن و همکاران ۱۹۸۵): این مقیاس به منظور ارزیابی کنش‌وری خانواده براساس انگوی سیرکامپلکس^{۱۱} طراحی و تهیه شده است و یکی از پرکاربردترین مقیاسهای مورد استفاده برای اندازه‌گیری ساختار خانواده می‌باشد. این مقیاس یک پرسشنامه خودگزارش دهی است که هر یک از اعضای خانواده به طور جداگانه آن را پر می‌کنند. یعنی اطلاعات مربوط به طبیعت و ماهیت خانواده از چندین عضو جمع‌آوری می‌شود. بدین ترتیب دیدگاههای مختلف اعضای خانواده را در ارزیابی خانواده به عنوان یک نظام سازمان یافته، در نظر می‌گیرد. (سپوچین ۱۹۸۸) این مقیاس که سومین تجدید نظر FACES می‌باشد به منظور اندازه‌گیری دو بعد اصلی انگوی سیرکامپلکس یعنی پیوستگی و سازش پذیری، خانواده، طراحی شده است (آلسن و همکاران ۱۹۸۵). FACES III شامل ۲۰ سوال از نوع لی‌کرت می‌باشد. برای طبقه‌بندی خانواده‌ها با تعریف چهار سطح روی هر یک از ابعاد (رها شده، جدا شده، پیوسته) و ادغام شده، روی بعد پیوستگی و بی‌نظمی، انتظاف‌پذیری، ساخت یافته و انتظاف ناپذیری، روی بعد سازش پذیری، و عمود کردن این دو بعد بر یکدیگر یک رتیب‌شناسی شکل داده می‌شود که شامل تشریح و توصیف ۱۶ نوع مختلف از نظامهای زناشویی و خانواده است. انواع مرکزی‌تر انواع هستند که عمومی‌ترند و چنین فرض شده است که خانواده‌ها و زوجیت‌ها که دارای مشکل هستند معمولاً در انواع کناری طبقه‌بندی می‌شوند (آلسن و همکاران ۱۹۸۳). این ۱۶ نوع خانواده را می‌توان در ۳ گروه کلی تر و پایه‌ای تر، متعادل، کناری و افزایشی، قرار داد. آلسن چنین فرض کرده که تفاوت بین ادارک شخص از اینکه خانواده چگونه کنش می‌کند و به طور ایده‌آل خانواده چگونه باید کنش کند، اندازه‌گیری مستقیم رضایت از خانواده^{۱۲} را فراهم می‌آورد. بنابراین مقیاس به شکلی طراحی شده است که توصیف وضعیت ادارک شده و وضعیت ایده‌آل نظام زناشویی و خانواده را به دست آورد.

در خصوص ویژگیهای روان‌سنجی، همبستگی گزارش شده بین پیوستگی و سازش پذیری تقریباً صفر بوده است (۲۰۰۳) و این بدین معناست که دو بعد کاملاً مستقل از یکدیگرند.

روایی و اعتبار درونی مقیاس ۰/۸۷ برای پیوستگی و ۰/۶۶ برای سازش پذیری، برآورد شده است (ون دک و اکیلا ۱۹۹۳).

صا) آزمون سازگاری زناشویی MAT^{۲۲} (لاک و والاس ۱۹۵۹): این مقیاس یک پرسشنامه خود گزارش دهی کوتاه است که به منظور اندازه گیری کیفیت کنش‌وری ازدواج طراحی شده است. (۴۱، ای.تی، معمول‌ترین ابزار اندازه گیری بکار برده شده در این زمینه است هریس و وستوبس ۱۹۸۹، پیلینگز ۱۹۷۹). این پرسشنامه حاوی ۱۵ ماده است که نشان می‌دهند تا چه حد پاسخ دهنده با همسر خود در خصوص تعدادی از فعالیتهایی که در سازگاری زناشویی نقش بنیادین دارند، موافق است. مقیاس بایستی به وسیله هریک از زوجین به طور جداگانه تکمیل شود و بدین ترتیب امکان اندازه گیری کلی سازگاری زناشویی بر پایه «ادراک بین فردی»^{۲۳} از روابط زناشویی را فراهم می‌آورد. (هریس و وستوبس ۱۹۸۹). گستره نمرات MAT می‌تواند از ۲ تا ۱۵۸ باشد. نمرات پایین «رضایتی»^{۲۴} و نمرات بالا رضایت را نشان می‌دهند و میانگین نمرات برای مردان ۱۱۰ و برای زنان ۱۰۸ است. نمرات ۱۰۰ و بالاتر به طور کلی رضایت از ازدواج را نشان می‌دهد و نمرات پایین‌تر از ۱۰۰ نشان دهنده «نشستگی در روابط زناشویی»^{۲۵} است. میانگین نمره سازگاری برای یک گروه به خوبی سازگار شده «۱۳۵/۹» و میانگین نمرات برای یک گروه ناسازگار «۷۱/۷» است. آزمون سازگاری زناشویی لاک - والاس، در ادبیات روانشناختی به عنوان ابزار معتبر اندازه گیری رضایت از ازدواج شناخته می‌شود. (کلن و میئر ۱۹۷۵، لاک و والاس ۱۹۵۹، ویس و مارگولین ۱۹۷۷). این آزمون با کاربرد روش دو تپه کردن،^{۲۶} بنیایی و روایی بسیار بالایی ۰/۹۰ را نشان داده است. همچنین آزمون ای.تی، با ایجاد تعارض واضح و آشکار بین همسرانی که به خوبی سازش یافته‌اند و آنهایی که در ازدواج خود دچار تنشگی هستند، اعتبار بسیار بالایی نشان داده است (لاک و والاس ۱۹۵۹).

ج) سبکهای دل‌بستگی بزرگسالان (هزن و شور ۱۹۸۷): این آزمون یک ابزار اندازه گیری تک عاملی خود گزارش دهی است که با روابط بزرگسالان تطبیق داده شده است. بر پایه این فرض که مشابهتهایی از سبکهای دل‌بستگی نوزاد - مراقبت‌کننده را می‌توان در روابط بزرگسالان نیز یافت (فینی ۱۹۹۴)، این ابزار اندازه گیری حاوی سه عبارت توصیفی از احساسهای فرد درباره زحمتی با نزدیکی و صمیمیت در روابط است. این توصیفها بر پایه تعمیم توصیفهای اینورد و همکاران (۱۹۸۷) از طبقه بندیهای دل‌بستگی نوزادان (ایمن، اجشاپ‌گر و دوسوگرا) و تبدیل آنها به

صورتی که متناسب با روابط بزرگسالان باشد تهیه شده‌اند. هر توصیف یکی از سه سبک دل بستگی را نشان می‌دهد. آزمودنیها بایستی یکی از توصیفها را که بهتر از همه احساس آنها را در روابط نزدیک و صمیمی توصیف می‌کند، انتخاب کنند (هزن و شیور، ۱۹۸۷). خصوصیات روان‌سنجی این ابزار خود گزارش دهی را رضایت بخش گزارش کرده‌اند. این ابزار نشان داده است که می‌تواند به شکلی بسیار قدرتمند خصوصیات ارتباطی را پیش بینی کند (فینی و نولر، ۱۹۹۰). علیرغم نیز به روشهای معتبرتری برای اندازه گیری دل بستگی بزرگسالان، ابزار ساده ضیق بندی هزن و شیور همچنان مورد استفاده و علاقه بسیار است. فینی و نولر (۱۹۹۶) پیشنهاد کردند که تاکید بر تفاوت های فردی در تجربه های ارتباطی، امکان ایجاد نوازی بین سبک های ارتباطی بزرگسالان و سبک های اصلی دل بستگی نوزادان و نیز اجرای سریع و آسان این مقیاس عوامل اصلی حفظ علاقه مندی و کاربرد فراوان این آزمون می باشند.

روش انتخاب اجباری باره ای محدودیتهای روان سنجی و آماری ایجاد می کند. به منظور غلبه بر این محدودیتها و مشکلات پاره ای از محققان (به عنوان مثال: لوی و دیویس، ۱۹۸۸، فینی و نولر، ۱۹۹۰) این توصیفها را به کار برده اند، اما از پاسخ دهندگان خواسته اند تا کاربرد پذیری هر یک از توصیفهای سه گانه را در مورد توصیف خودشان روی یک مقیاس لیکرت نشان دهند. این فرایند در مطالعه حاضر دنبال شده است و با کاربرد یک مقیاس نمره گذاری ۹ درجه ای (از کاملاً موافق تا کاملاً ناموافق) از شرکت کنندگان خواسته شد تا هر عبارت را بر اساس درجه ای که موافق احساسات و تجربیات آنها در روابط است نمره گذاری نمایند. از آزمودنیها همچنین خواسته شد که با روش انتخاب اجباری یکی از عبارتها را که بهتر از همه احساسات آنها را توصیف می کند انتخاب کنند. همچنانکه شیور و برمن (۱۹۹۲) توضیح داده اند، این دو نوع اندازه گیری مرتبط با یکدیگر ولی از نظر مفهومی متفاوت هستند. در حالیکه اولی سؤال می کند آزمودنی چه نوع شخصی است، دومی این نکته را مورد بررسی قرار می دهد که آزمودنی روی ابعاد مرتبط با دل بستگی خود را کجا قرار می دهد. تحلیلهایی که روی ابزار طبقه بندی انجام می شود منجر به تصمیم گیری در مورد نوع دل بستگی افراد می شود در حالیکه تحلیلهایی که روی مقیاسهای نمره گذاری انجام می شود منجر به تصمیم گیری درباره تناسب درجات ابعاد (یعنی ایستنی، اجتناب گری و دوسرگرایي) که کم و بیش در همه افراد وجود دارد، می شود.

نتایج:

نتیج در دو بخش ارائه خواهد شد. در بخش اول نتایج هر یک از پرسشنامه ها به طور

جدایگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و در بخش دوم به بررسی روابط بین دبستگی، سبک خانواده و سازگاری زناشویی می‌پردازیم.

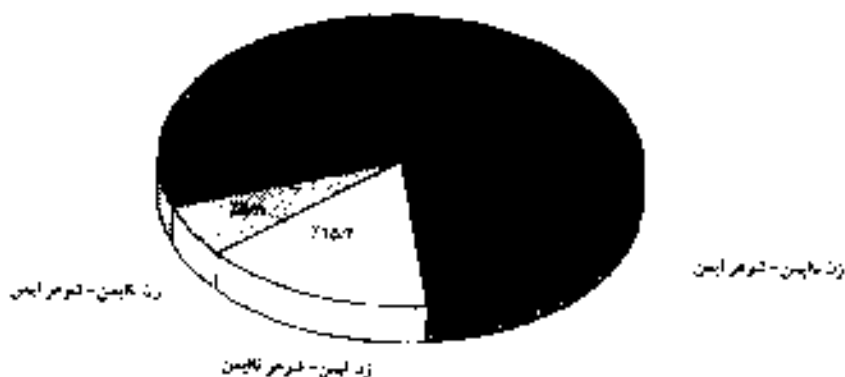
الف) سبک دبستگی بزرگسالان: پراکنش زنان و شوهران در سبکهای مختلف دبستگی در جدول ۲ ارائه شده است. همانگونه که مشهود است تفاوت معناداری از نظر فراوانی و پراکندهگی دو گروه در طبقات دبستگی وجود ندارد.

جدول ۲- فراوانی و درصد سبکهای زنان و شوهران

زنان		شوهران			شاخص دبستگی	فراوانی	درصد
جمع	تایمن	مضطرب	ایمن	جمع			
۵۲	۷	۸	۳۷	۵۲	۲	۷	۶۱
۱۰۰	۱۳/۵	۱۵/۲	۴۱/۳	۱۰۰	۴/۷	۱۳/۵	۷۸/۸

بررسی جفت شدن سبکهای دبستگی زوجین نشان داد که ۵۶٪ از زوجین هر دو ایمن بوده‌اند. جفت شدن دبستگی ۳۸٪ از زوجین به صورت ایمن - تاایمن (مرکب) بوده است و اقلیت کوچکی (۶٪) از هر دوی زوجین دبستگی تاایمن داشته‌اند (شکل ۱). لازم به توضیح است که هیچیک از زوجین (یعنی هر دوزن و شوهر باهم) به عنوان تاایمن - اجتناب‌گرا طبقه‌بندی نشدند (نمودار ۱).

هر دو ایمن



نمودار ۱- درصد جفت‌های مختلف سبکهای دبستگی زوجین

مقایسه نتایج آزمون سبک دلبستگی بزرگسالان براساس اطلاعات جمعیت شناختی زوجین نشان داد که هیچکدام از زوجینی که بیش از دو فرزند داشتند به عنوان «ناایمن مضروب دو سوگرا»^{۲۵} به تنهایی یا هر دو با هم - طبقه بندی نشدند. سطح تحصیلات شوهران تفاوت‌های معناداری را در طبقه بندی سبک دلبستگی آنها ایجاد می‌کرد، فقط ۷/۵٪ از شوهرانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند و ۱/۲٪ از شوهرانی که دیپلم متوسطه داشتند به عنوان ناایمن طبقه بندی شدند در حالی که ۵۳٪ از شوهرانی که سطح تحصیلات آنها پایین تر از دیپلم بود به عنوان ناایمن شناخته شدند ($p < 0/001$ و $\chi^2_{(1)} = 13/33$). همچنین نمرات آزمون سبک دلبستگی بزرگسالان هم در زنان و هم در شوهران همبستگی معناداری نه تنها با سطح تحصیلات خودشان بلکه با سطح تحصیلات همسرشان نیز نشان می‌داد (جدول ۳).

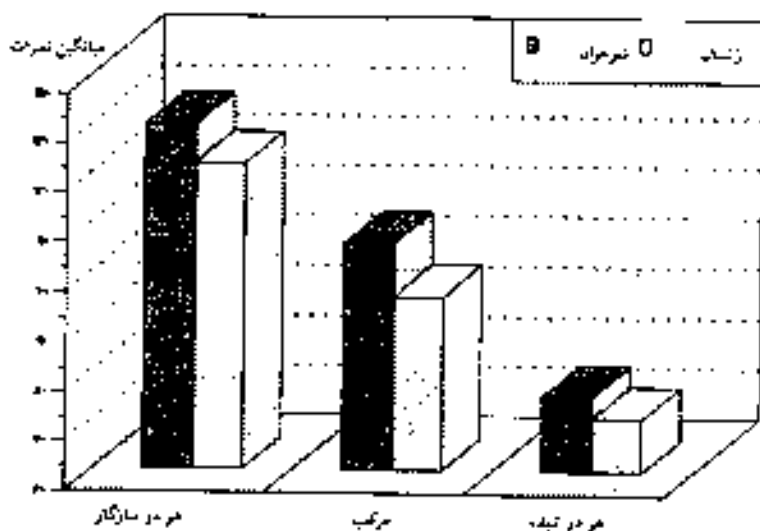
جدول ۳- ضریب همبستگی اسپیرمن بین نمرات طبقاتی سبک دلبستگی بزرگسالان با سطح تحصیلات زوجین

سطح تحصیلات شوهران	آزمون سبک دلبستگی بزرگسالان (شوهران)		آزمون سبک دلبستگی بزرگسالان (زنان)	
	ناایمن	مضطرب	ناایمن	مضطرب
رتبه	۰/۳۱*	۰/۲۶*	۰/۲۵	۰/۲۹*
شوهران	۰/۳۹*	۰/۳۱*	۰/۱۳	۰/۲۶**

ب) سازگاری زناشویی: میانگین نمرات در آزمون سازگاری زناشویی برای زنان ۱۰۴/۵۶ ($SD=26/22$) و برای شوهران ۱۱۲/۶۷ ($SD=23/62$) بود. آزمون t استودنت بین نمرات زوجین نشان داد که شوهران نسبت به همسران خود به طور معناداری رضایت بیشتری از ازدواج خود دارند. ($p=0/022$ و $t_{(50)}=2/36$). همچنین همبستگی مهم و معناداری بین نمره گذارهای زوجین روی آزمون t بی‌نی، وجود داشت. ($p=0/000$ و $r=0/51$) یا استفاده از «نقطه بوم»^{۲۶} ۱۰۰ زوجین تنیده از زوجین غیر تنیده متمایز شدند. ۱۵ نفر (۲۹٪) از شوهران و ۱۹ نفر (۳۶٪) از زنان به عنوان تنیده در ازدواجهای خود طبقه بندی شدند. آزمون مجذور خشی نشان داد که تفاوت بین فراوانی زنان و شوهران تنیده و غیر تنیده معنادار نیست.

زوجین براساس نمرات به دست آمده از t بی‌نی، در سه گروه «تنیده»، «غیرتنیده» و «مرکب» طبقه بندی شدند. بدین ترتیب که زوجینی که هر دو زن و شوهر نمره پایین تر از ۱۰۰ به دست آورده بودند به عنوان «تنیده» در نظر گرفته شدند، زوجینی که هر دو زن و شوهر نمره ۱۰۰ یا بالاتر به دست آورده بودن به عنوان «غیرتنیده» طبقه بندی شدند و زوجینی که یکی از دو نفر (زن یا شوهر) نمره پایین تر از ۱۰۰ و دیگری نمره ۱۰۰ یا بالاتر را داشتند در طبقه «مرکب» قرار

گرفتند. این طبقه بندی نشان داد که ۵۲٪ از زوجین به عنوان غیر تنیده (کنش روی سالم) شناخته شدند، ۱۷٪ در گروه تنیده (ناسازگار) و ۳۱٪ در طبقه بندی مرکب که یکی از همسران تنیده و دیگری غیر تنیده است، قرار گرفتند. همگرایی و همانندی نسبتاً بالایی بین نمرات و طبقه بندی زوجین (زن و شوهرها) از کیفیت ازدواجشان وجود داشت ($P_{\text{نمره}} = ۰/۰۲۵$ و $Kappa = ۰/۳۱$). تحلیل واریانس یک حلقه^۲ جمع نمرات ۹۹ ای تی، بین سه گروه نشان داد که هر سه گروه هم در مردان و هم در زنان به شکل معناداری با یکدیگر متفاوت هستند ($P = ۰/۰۰۰$ و $F(۲, ۵۱) = ۳۰/۳۹$) و $P = ۰/۰۰۰$ و $F(۲, ۵۱) = ۶۸/۰۱$ برای شوهران و $F(۲, ۵۱) = ۳۰/۳۹$ و $P = ۰/۰۰۰$ و $F(۲, ۵۱) = ۳۰/۳۹$ برای زنان). نمودار ۲ میانگین نمرات هر گروه را به طور جداگانه برای زنان و شوهران نمایش می دهد.



جمله‌های سازگاری زنانه

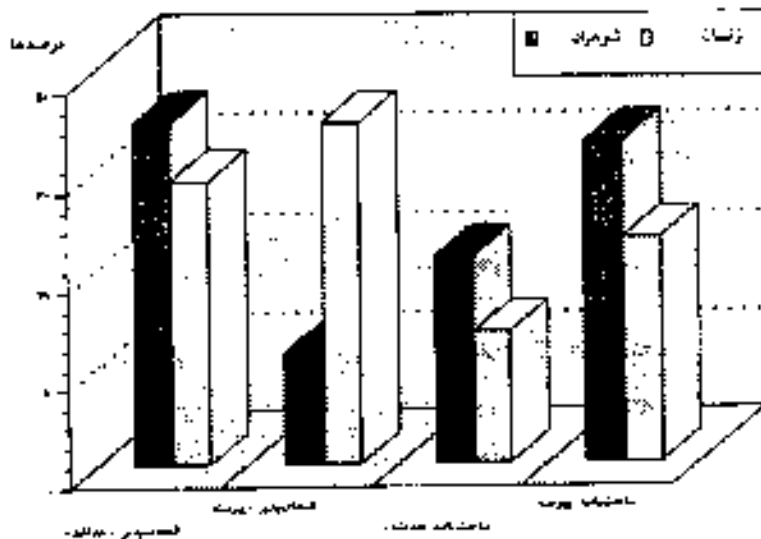
نمودار ۲- میانگین نمرات آزمون سازگاری زنانه برای جمله‌های مختلف سازگاری زنانه زوجین

ج) نظام‌های ارزشیابی سازش‌پذیری و پیوستگی خانواده: نتایج طبقه بندی شده آزمون FACES III در جدول ۴ نمایش داده شده است. نتایج نشان می دهد که در این طبقه بندیها تفاوت معناداری بین زنان و مردان وجود ندارد. همچنین این نتایج مشابهت نسبی با نتایج ارائه شده FACES III (الن و همکاران ۱۹۸۵) دارد. مقایسه نمودارهای خانواده نشان داد که تنها تفاوت معنادار بین دو جنس در طبقه بندی چهارگروهی است: در حالی که چهارگانه انتعاب پذیر -

پیرسسته^{۲۰} بالاترین فراوانی را در زنان داشت (۳۴/۶٪)، این چارک پانجمین توپین فراوانی را در مردان (۱۹/۵٪) داشته است (p=۰/۰۴۶ و $x^2_{(1)}=۸/۰۲$). اگرچه به نظر می‌رسد که مردان به طرد خاص در هیچیک از چارکها قرار نگرفته‌اند (نمودار ۳).

جدول ۴- فراوانی زنان و شوهران دو طبقات مختلف ابعاد آزمون PFACESII

تفاوتها خاص	میانگین توان	زنان		شوهران		کل
		تعداد	درصد	تعداد	درصد	
توسل	رهانش	۱۶/۲	۵	۳/۹	۵	۶/۹
	جداسازی	۲۳/۸	۱۷	۳۰/۷	۲۱	۳۹/۴
	پیرسسته	۲۶/۲	۲۲	۳۹/۳	۱۹	۳۹/۴
	انفجار شدید	۱۴/۶	۸	۱۵/۹	۷	۱۱/۵
سازگاری	بی نظم	۱۶	۱۵	۲۸/۸	۱۹	۱۶
	اضطراب پذیر	۱۹/۲	۱۴	۲۲/۶	۱۲	۳۸/۸
	ساخت یافته	۲۸/۲	۱۶	۳۰/۵	۲۱	۳۵/۶
	اضطراب پذیر	۱۶/۲	۷	۵/۹	۷	۹/۶



نمودار ۳- مقایسه توزیع زنان و شوهران دو چارکهای مختلف نمودار خانواده

میانگین نمرات مقیاسهای پیوستگی و سازش پذیری در هر دو شکل ادراک شده و ایده آل در جدول ۵ برای زنان و شوهران به طور جداگانه و میانگین نمره زوجین با هم آمده است. آزمون استودنت مرتبط نشان داد که نمرات سازش پذیری زنان و مردان با یکدیگر به طور معناداری متفاوت است، یعنی زنان نسبت به شوهران سازش پذیری بیشتری را ادراک کرده و نیز می‌خواهند (۰/۰۱۸ و $p=0/048$ و $-2/43$ و $-2/03$ و $p_{(0,1)}=1$ به ترتیب برای شکل‌های ادراک شده و خواسته شده). مقایسه شکلهای ادراک شده و خواسته شده مقیاسها نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین خانواده آنچنانکه توسط زوجین ادراک شده و آنچنانکه زوجین می‌خواهند باشد وجود دارد. این تفاوتها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: نخست؛ هم زنان و هم شوهران خودشان پیوستگی بیشتر (۰/۰۰۰ و $p=0/000$ و $3/79$ و $4/43$ به ترتیب برای زنان و شوهران) می‌باشند، دوم؛ هم زنان و هم شوهران نمرات رضایت مندی بالاتری در مقیاس سازش پذیری در مقایسه با مقیاس پیوستگی به دست آورده‌اند (۰/۰۰۵ و $p=0/000$ و $2/91$ و $4/48$ به ترتیب برای زنان و شوهران).

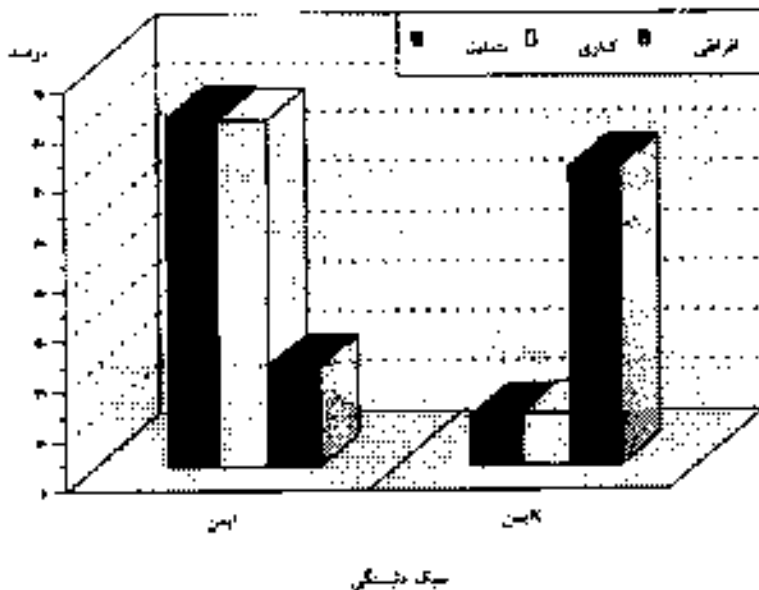
حدود ۵- میانگین و انحراف معیار نمرات فرمهای ادراک شده و ایده‌آی ابعاد دوگانه پیوستگی و سازش پذیری نمرات رضایت برای زنان، شوهران و میانگین نمرات زوجین در آزمون FASES III

نوع مقیاس	زنان		شوهران		زوجین	
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
پیوستگی زن	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۹۱۳	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹
سازش‌پذیری زن	۱۹۱۱	۲۰۰۹	۲۲۳۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹
پیوستگی ایده‌آس	۲۲۰۳	۲۰۰۹	۲۲۲۲	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹
سازش‌پذیری ایده‌آس	۲۲۳۲	۲۰۰۹	۲۰۲۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹
رضایت زوجین	۲۰۰۰	۲۰۰۹	۲۰۰۰	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹
رضایت شوهر	۲۰۰۰	۲۰۰۹	۲۰۰۰	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹
رضایت زن	۲۰۰۰	۲۰۰۹	۲۰۰۰	۲۰۰۹	۲۰۰۹	۲۰۰۹

مقایسه اطلاعات شخصی آزمونیها، زمان و مدت ازدواج، تعداد فرزندان زوجین با نتایج آزمون نشان داد که هیچکدام از این داده‌های جمعیت شناختی قادر به پیش‌بینی نتایج نمی‌باشند.

بررسی روابط دل‌بستگی، سبک خانواده و سازگاری زناشویی
 اهداف نظامهای خانواده و سبکهای دل‌بستگی در این مطالعه خواهد مهمی منی بر وجود رابطه

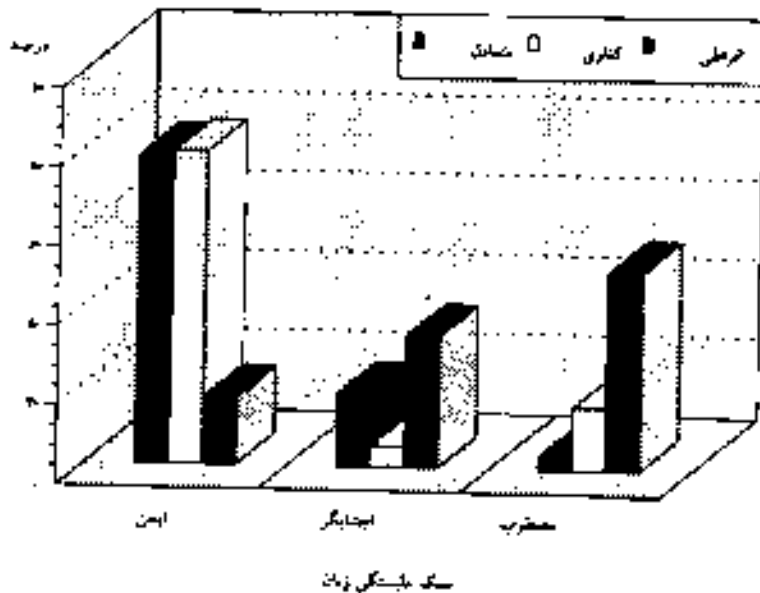
نزدیک بین الگوهای دلستگی بزرگسالان و سبکهای خانواده وجود دارد. نمودار ۴ درصد خانواده‌های متعادل، کناری و افراطی را آنجنانکه توسط زنان و شوهران ادراک شده است، براساس گروهبندی سبکهای مختلف دلستگی نشان می‌دهد. در حالی که ۸۰٪ از گروههای متعادل به عنوان ایمن طبقه‌بندی شده‌اند تنها ۳۰٪ از گروههای افراطی سبک دلستگی ایمن داشته‌اند. در مقابل ۷۰٪ از گروههای افراطی در سبکهای نایمن دلستگی قرار داشته‌اند، در مقایسه با ۲۰٪ درصدی که به عنوان متعادل یا کناری بوده‌اند ($p=0/005$ و $\chi^2_{(1)}=91/95$).



نمودار ۴- توزیعی سبکهای دلستگی زنان و شوهران در طبقات مختلف نمودار خانواده

بررسی زنان و شوهران به طور جداگانه نشان داد که ۳۳٪ از زنان نایمن در یکی از سبکهای افراطی خانواده طبقه‌بندی شدند در مقایسه با کمتر از ۳٪ زنان ایمن ($p=0/014$ و $\chi^2_{(1)}=9/82$). همچنین نگاه کنید به نمودار ۵). از سوی دیگر در شوهران هرچند که جهت تفاوتها مشابه زنان بود ولی از نظر آماری معنادار نبودند. تفاوتهای معنادار زیادی بین تأثیرات زوجین مشاهده می‌شود؛ ۷۳٪ از شوهرانی که همسر آنها به عنوان نایمن طبقه‌بندی شده است خانواده خود را خارج از گروههای متعادل ادراک کرده‌اند که به عنور معناداری بیشتر از شوهرانی هستند که همسر ایمن داشته‌اند (۳۵٪ و ۶۱٪ $\chi^2_{(1)}=6/27$ و $p=0/012$). در مقابل ۷۳٪ از زنانی که خانواده خود را در

یکی از چارکهای انعطاف پذیر، انعطاف پذیر - جدا شده^{۱۱} با انعطاف پذیر - پیوسته، ادراک کرده‌اند شوهران ایمن داشته‌اند در حالی که تنها ۲۷٪ زنانی که خانواده خود را در یکی از چارکهای ساخت یافته، ساخت یافته - جدا شده^{۱۲} یا ساخت یافته - پیوسته^{۱۳} ادراک کرده‌اند شوهران ایمن داشته‌اند ($\chi^2_{(1)} = 7/88$ و $p = 0/008$).



نمودار ۵- فرآیند سبک‌های دلبستگی زنان در طبقات مختلف نمودار خانواده FACES III

جدولی کردن سبک‌های دلبستگی بین زوجی با طبقه بندیهای FACES III نشان داد که هیچکدام از زنان با شوهرانی که هر دو دلبستگی ناایمن داشتند خانواده خود را به عنوان معادل ادراک نکرده‌اند. در حالی که ۶۱٪ از زنان و شوهرانی که هر دو دلبستگی ایمن داشتند و ۳۸٪ از زوجینی که هر دو ناایمن بودند خانواده خود را به عنوان معادل ادراک کرده‌اند. در مقابل ۵۰٪ از زوجینی که هر دو ناایمن بودند خانواده خود را به عنوان افراطی ادراک کرده‌اند. در مقایسه با ۱۵٪ از زوجینی که یکی از همسران ایمن و دیگری ناایمن بودند و تنها ۲٪ از زوجینی که هر دو ایمن بوده‌اند ($\chi^2_{(1)} = 19/26$ و $p = 0/0001$ ، همچنین نگاه کنید به نمودار ۶).

تحلیل‌های واریانس یک طرفه (با در صورت عدم امکان کراس‌کال - وایس K-W) روی نمرات مقیاس‌های مختلف FACES که بر اساس سبک‌های دلبستگی زوجین طبقه‌بندی شده بودند انجام شد.



شودار ۶- توضیح سبکهای دلپستی این زوئی در سبکهای مختلف خانواده (FACES III)

میانگین نمرات، ارزشهای مشاهده شده و سطوح معناداری مقایسه‌های دوتایی در جدول ۲ نمایش داده شده است و نشان می‌دهد که هر دو زنان و شوهرانی که همسر اختناب‌گر داشته‌اند، پائین‌ترین نمرات را در مقیاس سازش پذیری نیز داشته‌اند. در حالیکه شوهرانی که همسر آنها دوسوگر بوده بالاترین نمرات را در این مقیاس به دست آورده‌اند.

جدول ۲- میانگین و نتایج تحلیل واریانس مقایسه‌های مختلف طبقه‌بندی شده بر اساس سبک دلپستی همسران

تعیین واریانس	این			جدیدگر		دوسوگر		معیار همسر	میانگین	P	فردینت‌های پس از F
	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین	میانگین					
رد	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	مادرین‌بری وانی شوم	۲۲۰۹	۰۰۰۱	۱۰۰
شوم	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	مادرین‌بری وانی نه	۲۲۰۹	۰۰۰۱	۱۰۰
شوم	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	پوستگی دمی شوم	۲۲۰۹	۰۰۰۱	۱۰۰
شوم	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	پوستگی وانی رد	۲۲۰۹	۰۰۰۱	۱۰۰
شوم	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	پوستگی وانی رد	۲۲۰۹	۰۰۰۱	۱۰۰
رد	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	۲۲۰۹	دست از برتر رد	۲۲۰۹	۰۰۰۱	۱۰۰

از سوی دیگر زنان و شوهرانی که به عنوان مضطرب دوسوگرا طبقه بندی شده‌اند و زنانی که همسر دوسوگرا داشته‌اند نمرات نسبتاً پائین تری در مقیاس پیوستگی دارند. جدول همچنین نشان می‌دهد که زنانی که شوهر دوسوگرا داشته‌اند پائین ترین نمرات را در فرم ایده آلی مقیاس به دست آورده‌اند.

انجام آزمون، تحلیل واریانس اندازه‌های تکرار شده^{۵۱} روی نمرات مقیاس سازش پذیری سبکهای دلبستگی زوجین (در سه سطح زوجین ایمن، مرکب و نایمن) به عنوان متغیر بین آزمونیها و زوجین (در دو سطح زنان و شوهران) به عنوان متغیر درون آزمودنیها (نگاه کنید به جدول ۷ برای میانگین‌ها) نشان داد که نه تأثیر اصلی سبک دلبستگی و نه تأثیر اصلی جنس معنادار نیستند ($F < 1$)، در حالیکه تعادل بین طبقه بندی سبک دلبستگی و نمرات سازش پذیری همسران معنادار است ($P = 0/047$ و $F_{(1,117)} = 3/26$). نمودار ۷ نوع این تعادل را نمایش می‌دهد: در حالیکه نمرات سازش پذیری زنان بالاتر از شوهران است، نمرات سازش پذیری زنان ناپمنی که شوهر آنها نیز ناپمن است به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یابد. از سوی دیگر نمرات سازش پذیری شوهران ناپمنی که همسر آنها نیز ناپمن است به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر ناپمن بودن و در عین حال داشتن یک همسر ناپمن با تأثیرات کاملاً متضاد روی ادراک زنان و شوهران از سازش پذیری خانواده همراه است.

جدول ۷- میانگین و انحراف معیار سازش پذیری زنان و شوهران گروه بندی شده

بر اساس جدول شدن سبکهای دلبستگی زوجین

سازش پذیری خانواده	شوهران		زنان	
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
ایمن $P=99$	۶۶.۸۷	۶.۶۶	۶۶.۶۶	۶.۶۶
مرکب $P=۹۰$	۶۵.۸۱	۶.۶۶	۶۶.۶۶	۶.۶۶
نایمن $P=۰۲$	۶۶.۶۶	۶.۶۶	۶۶.۶۶	۶.۶۶

ب) سبکهای خانواده و سازگاری زناشویی: مقایسه نتایج FACESIII با نتایج آزمون سازگاری زناشویی (MAT) نشان داد که تفاوت‌های معناداری بین سازگاری زناشویی در الگوهای متفاوت طبقه بندیهای خانواده وجود دارد. اکثر (۷۵٪) آزمودنیهایی که در آزمون FACES در چارک ۱ اعطای پذیر - جدا شده، طبقه بندی می‌شوند مطابق آزمون MAT ای تی، در ازواجهاشان شنیده

تشخیص داده شدند. در حالی که تنها ۲۵٪ (۲۷) و ۲۴٪ از آزمودنی‌هایی که به ترتیب در چارک‌های «انعطاف پذیر»، «سخت‌دار»، «سخت‌شده» و «سخت‌دار- پیوسته» طبقه‌بندی شدند در ازدواج‌هایشان به عنوان تنیده شناخته شدند ($\chi^2_{(1)} = 7.82$ و $p = 0.049$).



شودار ۷- نمرات مقیاس سازش پذیری زنان و شوهران در طبقات مختلف سبک‌های دل‌بستگی زوجین

در بررسی جداگانه نتایج زنان و شوهران مشاهده شد که ۷۸٪ از زنانی که در یکی از حیطه‌های متعادل FACES طبقه‌بندی شدند در آزمون M ای تی، به عنوان غیر تنیده در ازدواج‌هایشان شناخته شدند در حالی که فقط ۴۸٪ از زنانی که در یکی از حیطه‌های کناری یا افراطی طبقه‌بندی شده بودند در ازدواج‌هایشان غیر تنیده تشخیص داده شدند ($p = 0.026$ و $\chi^2_{(1)} = 4.96$) اما در شوهران تفاوت‌های مشاهده شده از نظر آماری معنادار نبودند.

تحلیل واریانس یکطرفه روی نمرات کلی M ای تی، که براساس طبقات نمودار خانوادگی در FACES III گروه‌بندی شده بودند، نشان داد که زنانی که در چارک «انعطاف پذیر- جدا شده» بودند از نظر وضعیت زناشویی تنیده‌ترین گروه بودند (۸۸٪ - میانگین و انحراف معیار) و زنانی که در چارک «انعطاف پذیر- پیوسته» قرار داشتند بیشترین رضایت و از وضعیت زناشویی خود داشتند (۱۶۴٪ - میانگین، ۱۵٪ - انحراف معیار، $p = 0.026$).

$F_{(۳,۳۷)} = ۳/۳۷$). مقایسه طبقات مختلف مقیاس بیوستگی نشان داد که زنانی که به عنوان رها شده حقیقه‌بندی شده‌اند پایین‌ترین نمرات را در آزمون سازگاری زناشویی داشته ($SD = ۲۹/۶۵$ و $M = ۶۵/۴۰$) و به طور کاملاً معناداری از سه گروه دیگر یعنی گروه‌های جدا شده ($SD = ۲۴/۹۲$ و $M = ۱۰۲/۴۱$) پیوسته ($SD = ۱۸/۲۲۰$ و $M = ۱۱۵/۴۶$) و ادغام شده ($SD = ۲۵/۳۳$ و $M = ۱۰۴/۷۵$) متمایز می‌شوند ($F_{(۳,۳۷)} = ۶/۵۳$, $p = ۰/۰۰۱$).

دلستگی و سازگاری زناشویی

جدولی کردن سبک دلستگی زنان با نتایج آزمون سازگاری زناشویی نشان داد که تعداد بیشتری از زنان نایمن در ازدواجشان به عنوان تنیده تشخیص داده شده‌اند (۴۷٪). در مقایسه با ۱۸٪ از زنان ایمن ($F_{(۱)} = ۵/۰۰۰$, $p = ۰/۰۲۵$). تحلیل واریانس تک عاملی، روی جمع نمرات سبکهای مختلف دلستگی نشان داد که زنان مضطرب دوسوگرا به طور معناداری نمرات پایین‌تری ($SD = ۲۸/۸۴$ و $M = ۷۶/۵۷$) نسبت به زنان ایمن ($SD = ۲۳/۲۴$ و $M = ۱۰۹/۶۲$) دارند ($F_{(۱)} = ۵/۵۱$ و $p = ۰/۰۰۷$). مقایسه سبکهای دلستگی جفت‌شده زوجین با نتایج آزمون سازگاری زناشویی نشان داد که ۷۹٪ زنانی که ایمن بوده و شوهر ایمن داشتند در ازدواج‌هایشان به عنوان غیر تنیده شناخته شدند در حالیکه ۵۷٪ از زنان در زوجینی که هر دو نایمن یا یکی ایمن و دیگری نایمن بودند در ازدواج‌هایشان به عنوان تنیده تشخیص داده شدند ($F_{(۱)} = ۷/۱۰$, $p = ۰/۰۰۸$).

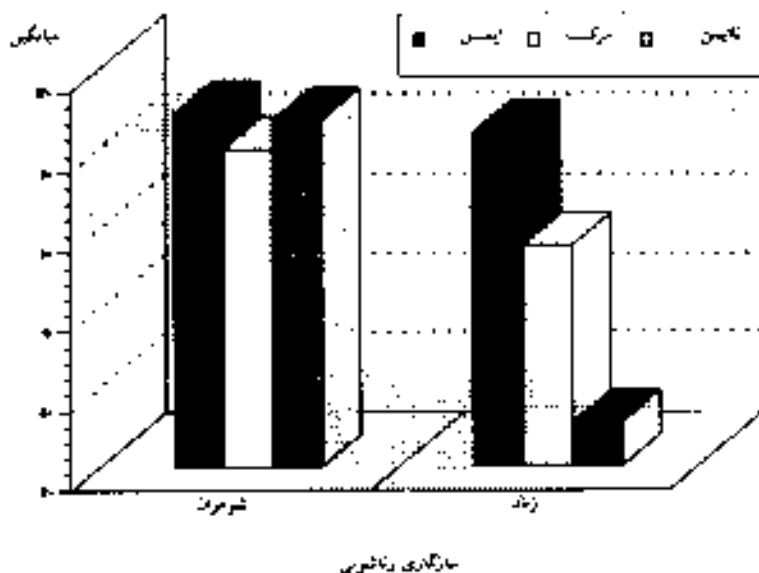
جدول ۸- میانگین و انحراف معیار نمرات سازگاری زناشویی زنان و شوهران گروه‌بندی شده

بر اساس سبکهای دلستگی (زوجین)

شهرت	زنان		شوهران سازگاری زناشویی	
	میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار
۱۱/۸۲	۱۱۲/۲۹	۱۹/۷۵	۶۱/۳۱	۱۳/۰۹
۲۷/۲۰	۱۰۹/۹۰	۱۸/۲۶	۹۸/۰۵	۱۱/۰۲
۱۵/۲۴	۱۱۲/۳۰	۲۲/۵۰	۵۵/۶۷	۱۳/۰۹

اجرای آزمون تحلیل واریانس اندازه‌های تک‌گرا شده روی نمرات سازگاری زناشویی سبکهای دلستگی زوجین (در سه سطح زوجین ایمن، مرکب، نایمن) به عنوان متغیر بین

آزمودنیها و زوجین (در دو سطح زنان و شوهران) به عنوان متغیر درون آزمودنیها (مراجعه کنید به جدول ۸ برای میانگین‌ها) نشان داد که تأثیر اصلی سازگاری زناشویی معنادار بود ($p=0/001$) $(F_{(1,165)}=11/65)$ و تعامل معنادار و مهمی بین سبکهای دلبستگی زوجین و سازگاری زناشویی در زنان و شوهران وجود داشت. ($F_{(1,165)}=3/44$, $p=0/039$). همچنین در نمودار ۸ آشکار است که به نظر می‌رسد که گزارشهای شوهران از سازگاری زناشویی خودشان تحت تأثیر سبکهای دلبستگی زوجین قرار نگرفته است اما گزارش زنان از وضعیت سازگاری زناشویی خود به شدت تحت تأثیر سبکهای دلبستگی زوجین قرار داشته است. هرگاه که مردی زوجین ایمن بوده‌اند، گزارش زنان از سازگاری زناشویی در بالاترین حد بوده است و هنگامی که یکی از زوجین ناایمن بوده است نمرات گزارش شده زنان از سازگاری زناشویی خود پایین می‌آید و اگر هر دوی زوجین ناایمن باشند باز هم نمرات سازگاری زناشویی زنان کاهش می‌یابد.



نمودار ۸- نمرات آزمون سازگاری زناشویی زنان و شوهران در طبقات مختلف سبکهای دلبستگی زوجین

آزمونهای استودنت مستقل بین زنان و شوهران تبده و غیر تبده نشان داد که زنان تبده نمره بالاتری در مقیاس دوسوگرایی مقیاس دلبستگی بزرگسالان ($F_{(1,165)}=4/95$)، میانگین، $3/41$ (انحراف معیار) از زنان غیر تبده ($F_{(1,165)}=6/88$)، انحراف معیار) دارند.

($P=0/002$ ، $r=0/44$)، همچنین زنانی که شوهرانشان در مقیاس «ای-تی» به عنوان تنیده شناخته شده بودند در عامل دوسوگرایی مقیاس دبستگی بزرگسالان نمره بالاتری ($F(5/3)=$ میانگین، $4/43$ - انحراف معیار) از زنانی داشتند که شوهرانشان به عنوان غیر تنیده شناخته شده بودند ($F(5/1)=$ میانگین، $2/42$ - انحراف معیار، $r=0/05$ ، $t(19997)=$ و بالاخره همبستگی منفی بالایی بین نمرات مقیاس دوسوگرایی آزمون دبستگی بزرگسالان و نمرات سازگاری زنانشویی در زنان ($P=0/000$ و $r=0/52$) و نیز در مردان ($P=0/003$ و $r=0/40$) وجود داشت.

بحث و نتیجه گیری

به منظور رعایت اختصار و اجتناب از ابهام نتایج حاصل از این مطالعه را در چهاربخش به شرح زیر مورد بحث و بررسی قرار می دهیم: «دبستگی»، «دبستگی و سازگاری زنانشویی»، «دبستگی و ساختار خانواده» و «تفاوت‌های جنسی».

الف) دبستگی:

در میان زوجهای مورد مطالعه در این تحقیق هیچ زوج اجتناب‌گر - اجتناب‌گر وجود نداشت و براساس گزارش این زوجها از والدین خود نیز هیچ زوج اجتناب‌گر - اجتناب‌گری بین آنها وجود نداشته است. این الگو در یک مطالعه مقدماتی روی زوجهای ایرانی در انگلستان نیز تکرار شده است (مظاهری ۱۹۹۷). این نتیجه مشابه مطالعاتی است که روی سبکهای دبستگی زوجهای ازدواج کرده و تکرار انجام شده و شاهدهی است بر این مدعا که جود شدن خصوصیات دبستگی زوجین با یکدیگر تصادفی نیست، قوی‌ترین یافته در این دسته از مطالعات این است که افراد این تمایل بالاتری به زوج شدن با یک همسر این دارند (کوئینز و وید، ۱۹۹۵، کریتندن، و همکاران ۱۹۹۱، فینی ۱۹۹۴، سنجاک، و «شواتر» ۱۹۹۲). در مقابل زوجهای مضطرب - مضطرب، و اجتناب‌گر - اجتناب‌گر، زوجهای چندان فراوانی نیستند و در واقع دو بسیاری از مطالعات هیچ زوجی با این ترکیب‌ها وجود نداشته است (به عنوان مثال کیرکپاتریک و دیویس ۱۹۹۴، کوئینز و وید، ۱۹۹۵، برتان و شیور ۱۹۹۵).

مباحثات فراوانی درخصوص نقش دبستگی در همسرگزینی وجود دارد، ممکن است بتوان در همسرگزینی نفسی را برای دبستگی در فرهنگهای غربی که با روابط آزاد قبل از ازدواج مشخص می شوند - که نوبه خود امکان ترک و قطع رابطه را برای هر دو طرف آسانتر از ازدواج

مشخص می‌شوند - که نوبه خود امکان ترک و قطع رابطه را برای هر دو طرف آسانتر از ازدواج می‌کند - در نظر گرفت زیرا این امر به افراد اجازه می‌دهد تا قبل از ازدواج شناخت بیشتری از همسر خود به دست آورند. اما مشکل بتران برای دبستمگر نقش قابل توجهی را در همسرگزینی در فرهنگهایی همچون ایران که نسبت به روابط پیش از ازدواج و «ازدواج» رویکرد متفاوتی دارند، در نظر گرفت. زیرا با توجه به فرایند ازدواج در ایران واضح است که زوجین قبل از ازدواج زمان و فرصت کافی برای شناخت کامل یکدیگر را ندارند به نحوی که به سبب دبستگی یکدیگر واقف شوند یا تحت تأثیر آن قرار گیرند و به همین دلیل هم بسیار بعید است که همسرگزینی در زوجهای ایرانی تحت تأثیر «دبستگی» باشد. اما از سوی دیگر عملاً فقدان حتی یک نمونه از زوجین اجتنابگر در یک نمونه بیش از ۲۰۰ زوج - در این مطالعه و در مطالعه دیگر (مظاهری ۱۹۹۷) - این سوال را بر می‌انگیزد که اگر این نتایج نتیجه جفت شدن غیر تصادفی زوجین نیست، پس چیست؟ این نکته ما را به این فرض رهنمون می‌کند که در فرهنگ ایرانی «زوج اجتنابگر - اجتنابگر» آفتد غیر طبیعی و ناهمگون است که حتی خود را در روابط مقدماتی و اولیه نشان داده و بنابراین از ایجاد نامزدی جلوگیری می‌کند و با اینکه زوجهای اجتنابگر - اجتنابگر در میان آن گروه از زوجهایی بوده‌اند که ازدواجهایشان ادامه نیافته است. به عبارت دیگر نا آنجا که دبستگی زن و شوهر مدنظر است، جفت شدن زوج اجتنابگر - اجتنابگر در جریان ازدواج قادر به تداوم بلند مدت نسبت زبیرا این زوجها در بین ناشادمان‌ترین و مست‌ترین ازدواجها قرار داشته و بنابراین در خطر بالاتری برای جدایی و خلاق قرار دارند.

۵) دبستگی و سازگاری زناشویی:

داده‌های تحقیق حاضر نمایز واضح و آشکاری را بین زوجهای ایمن و نایمن نشان داده و چنین پیشنهاد می‌کند که در خصوص سازگاری زناشویی، زوجین نایمن ضعیف‌ترین و پایین‌ترین سازگاری را در زوجهای ایمن بالاترین سازگاری را نشان می‌دهند. زوجهای مرکب نرزش متوسطی را در مقایسه زوجهای ایمن و نایمن به دست می‌آورند، البته از نظر آماری این زوجین با گروه نایمن تفاوت بیشتری دارند تا با گروه زوجهای ایمن. کتریندن و همکاران (۱۹۹۱) نمونه بزرگی از زوجهای نایمن را در خانواده‌های دارای کنش وری نابهنجار پیدا کردند. این محققین گزارش دادند که از نظر تجربی این انگو همبستگی و همبندی زیادی با بد رفتاری و خشونت همسر و انگوی‌های اجتنابگر و دوسوگراد در دبستگی کودکان دارد. نتایج

همچنین نشان می‌دهند که همراهی و حمایتی قوی بین سبک دلبستگی بزرگسالان و کیفیت روابط زناشویی در زنان وجود دارد. این حمایتی پیشنهاد می‌کند که کیفیت روابط زناشویی زنان تحت تأثیر سبک دلبستگی آنها، سبک دلبستگی همسرانشان و نیز جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین تعیین می‌شود. این تفاوتها در رابطه با اضطراب برجسته‌تر بودند. در مقابل نمرات شوهران در کیفیت سازگاری زناشویی تحت تأثیر سبک دلبستگی خودشان، همسرانشان و با جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین فرار نگرفته است. بسیاری از محققین گزارش کرده‌اند که ارزشیابی روابط زناشویی به طور معناداری با سبک دلبستگی خود و همسر ارتباط دارد (به عنوان مثال کولینز و رید، ۱۹۹۰، سیمپسون، ۱۹۹۰، کیوکاتریک و دیویس، ۱۹۹۴، فینی و همکاران، ۱۹۹۴). تقریباً در همه این مطالعات الگوی نتایج به طور گسترده‌ای وابسته به جنسیت بوده است، اما هیچیک از این مطالعات رابطه معنادار مهمی را فقط برای زنان و نه برای مردان نشان ندادند. دلیل این الگوی نتایج چندان روشن نیست و ماکسی بعد مجدداً به این مسأله رجوع خواهیم کرد.

ج) ساختار خانواده و سبک دلبستگی:

علاقه و هدف اصلی این مطالعه آزمودن حمایتی سبک دلبستگی و ساختار خانواده بوده است. نتایج قویاً وجود چنین حمایتی و همراهی را مورد تأیید قرار داده و وجود پاره‌ای تفاوت‌های جنسی را نیز برجسته کرده است. نتایج نشان داد که:

۱- به طور کلی، حمایتی سبک دلبستگی، و ساختار خانواده، برای زنان مستقیم‌تر و قوی‌تر از شوهران آنهاست. این نکته در قسمت پایانی این بخش مورد بحث و بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت.

۲- علاوه بر حمایتی بین سبک دلبستگی و ساختار خانواده، حمایتی بین ساختار خانواده، و سبک دلبستگی همسر و به خصوص بین ساختار خانواده و جفت شدن سبکهای دلبستگی زوجین نیز وجود دارد. به طور خلاصه نتایج آشکار کرده که داشتن یک همسر نایمن، یا زنانی که به عنوان نایمن طبقه‌بندی شده‌اند باعث کاهش نمرات یکی از مقیاسهای FACBS می‌گردد. چنین افرادی احتمال بسیار کمتری برای طبقه‌بندی شدن در حیطه‌های متعادل نمودار خانواده دارند. علاوه بر اینها، نایمن بودن و داشتن یک همسر نایمن (زوجین نایمن) منجر به ریسک بالاتر طبقه بندی شدن در حیطه‌های انحرافی نمودار خانواده می‌گردد.

۳- مقیاس پیوستگی در مقایسه با مقیاس سازش پذیری همبندی بسیار قوی‌تری را با سبک دلبستگی نشان داد. همچنین چنانکه قبلاً نیز اشاره شد مقایسه نتایج «ام‌ای‌تی» و تفاوت واقعی - دیده‌آئی آزمون FACES III نشان داد که نمرات نارضایتی در مقیاس پیوستگی همبندی نسبتاً قدرتمندی با نتایج آزمون سازگاری زناشویی داشت. این درحالی است که سه نمرات سازش پذیری و نه نمرات نارضایتی این مقیاس همبندی مهمی با نتایج «ام‌ای‌تی» نشان ندادند و این امر به این معناست که هیچ‌یک از دو نمره قادر به اندازه‌گیری کیفیت روابط با سازگاری زناشویی نیستند.

این امر البته غیر منتظر هم نیست چرا که از نظر تئوریک می‌توان رابطه نزدیک‌تری را بین پیوستگی آنچنانکه در «الگوی سرکانلیکس» تعریف شده است و سبکهای دلبستگی انتظار داشت؛ پیوستگی با «زودبکی خانواده»، تنظیم نزدیکی و فاصله در نظام خانواده را مد نظر قرار می‌دهد. بنابراین پیوستگی در برگیرنده عواطف بوده و متناسب با سوال در مورد پیوندها می‌باشد (مینوجین، ۱۹۹۸). مشکل در تنظیم فاصله به عنوان عامل و زمینه اصلی اختلافها در روابط زوجین - چه در کنبیک و چه در تحقیقات - به خوبی شناخته شده است (چکوبسن ۱۹۸۹، نیر ۱۹۷۸ و ۱۹۸۸، مولوی و کریستن ۱۹۸۳). در این جدال که معمولاً هیچ‌انهای شدیدی را نیز درگیر می‌کند، یکی از زوجین خواستار «شریک مسامح»^{۱۰} صمیمیت و نزدیکی بیشتر است، در حالیکه دیگری برای «فراغت با»، جدایی یا فاصله بیشتر تلاش می‌کند. به نظر می‌رسد که زوجین بر اساس یا برای نیل به دو موقعیت کاملاً متناقض و غیر قابل جمع، رفتاری می‌کند (پیتوله ۱۹۹۴).

«پیتوله» (۱۹۹۴) پیشنهاد کرد که نظریه دلبستگی کمک ارزشمندی را در فهم «کشش فاصله» فراهم می‌آورد. وی با ارجاع به جنبه محوری نظریه دلبستگی که می‌گوید، «نظام کترین دلبستگی»^{۱۱} رابطه فرد با «تصویر دلبستگی» را در محدوده معینی از تعادل بین فاصله و «در دسترس بودن تنظیم می‌کند» (بالبی ۱۹۸۸، ص ۱۲۳)، مدعی شده است که نظریه دلبستگی پیش‌بینی می‌کند که یک زوج ایمن در «کشش فاصله» درگیر نخواهند شد. در حالیکه کشش فاصله در شدیدترین و عیاش‌ترین حالت خود به عنوان یک مشکل ارتباطی اصلی و مداوم وقتی بروز می‌کند که سبک دلبستگی یکی از زوجین اجتناب‌گر باشد و دیگری واجد سبک دلبستگی دوسوگرا باشد، چرا که خصوصیت اصلی سبک دلبستگی اجتناب‌گر در واقع اجتناب از

صمیمیت است در حالیکه گروهی که در طبقه مضطرب دوسوگرا قرار دارند با وابستگی و تمایل شدید نسبت به تعهد در روابط مشخص می‌شوند (دینی، و نوری، ۱۹۹۵). این نتایج می‌تواند به عنوان حمایت بیشتر از پیشنهاد وینه (۱۹۸۴) محسوب شوند که معتقد بود دل‌بستگی نقطه شروع نظام ارتباطی زوجین بوده و پایه و اساس سایر الگوها و فرایندهایی مانند صمیمیت و ارتباط محسوب می‌شود.

علاوه بر اینها پیوستگی مقیاسی قدرتمندتر از مقیاس سازش‌پذیری دانسته شده است. به عنوان مثال «گرین» و همکاران (به نقل از آلسن، ۱۹۹۱) روابط معناداری را بین مقیاس پیوستگی با سلامت و رضایت زناشویی گزارش کردند ولی همبستگی‌های معناداری بین این متغیرها با مقیاس سازش‌پذیری به دست نیامد.

تفاوت‌های جنسی

در بخش‌های مختلف این مقاله، نتایج تحقیق تفاوت‌های جنسی برجسته‌ای را در زمینه‌های مختلف نشان داد. این تفاوت‌ها به طور عمده شامل موارد ذیل می‌شوند:

۱- نتایج نشان داد که تفاوت جنسی در خصوص پراکنندگی مه سبک دل‌بستگی با استفاده از روش اندازه‌گیری انتخاب اجباری وجود ندارد. این نتایج با مطالعات گزارش شده در این زمینه (هزن و شبور، ۱۹۸۷، دینی و نوری، ۱۹۹۵) هم‌بند و همگن می‌باشد. اما با استفاده از اندازه‌گیری‌های پیوسته، نتایج نشان داد که زنان در نزدیکی و صمیمیت نسبت به شوهران راحت‌تر هستند. این نتایج مشابه نتایج گزارش شده توسط «دینی» و همکاران (۱۹۹۴) است که زنان در مقایسه با مردان گزارش دادند که در نزدیکی و صمیمیت راحت‌تر هستند و در خصوص مرتبط شدن با دیگران مطمئن‌تر هستند. از آنجاکه این تفاوت تنها تفاوت معناداری بین زنان و شوهران در رابطه با ویژگی‌های مربوط به دل‌بستگی می‌باشد به نظر می‌رسد عامل مهمی بوده و ما مجدداً به این موضوع باز خواهیم گشت.

۲- همگنی و هم‌بندی سبک دل‌بستگی و ساختار خانواده در زنان قوی‌تر از شوهران بود. همچنین در حالیکه هم‌بندی مهم و قدرتمندی بین کیفیت روابط زناشویی زنان با دل‌بستگی آنها، دل‌بستگی شوهرانشان و جفت‌شدن سبک‌های دل‌بستگی زوجین وجود داشت، هم‌بندی معناداری بین هیچ‌یک از این متغیرها با نمرات کیفیت روابط زناشویی شوهران وجود نداشت.

شواهد نظری و تجربی نوعی تفاوت جنسی کلی را پیشنهاد می‌کنند مبنی بر اینکه عوامل مربوط به عواطف و روابط بین شخصی برای زنان مهتر (و در نتیجه مؤثرتر) از مردان هستند. آیلرس، (۱۹۸۹) معتقد است که هرچند در زندگی بزرگسالان هم دلبستگی و هم خورد مختاری اهداف مطلوب برای هر دو جنس می‌باشند، اما به مراحل هنجارهای اجتماعی دلبستگی را در زنان و خورد مختاری را در مردان تشویق و تقویت می‌کنند. گیلیگان، (۱۹۸۲) بر رویکرد متفاوت زنان و مردان جوان در زندگی تاکید می‌کند: مرد جوان در پی «تحقیق بخشیدن به خود»^{۲۷} و «اثبات خود»^{۲۸} است در حالیکه زن جوان بیشتر در صدد «وقف کردن خود»^{۲۹} می‌باشد. نظریه پردازان و پژوهشگران معمولاً در مورد استناد به عوامل خانوادگی در توضیح این تفاوتها با یکدیگر توافق دارند. به عنوان مثال، هیدی، و شوایز، (۱۹۹۴) چنین پیشنهاد کردند که برای دختران، عوامل خانوادگی تمایل به تمرکز بر روابط بین شخصی دارند در حالیکه برای پسران به طور عمده سو پیسرفت، و اعتماد^{۳۰} تمرکز دارند. کاسپی، و اندرس، (۱۹۸۸) استدلال کرده‌اند که در پسران اجتماعی شدن، به معنای درگیر شدن در جدایی‌های خارج از خانه و فراتر از خانواده است. برای دختران، از سوی دیگر، جریان اجتماعی شدن بر پایه روابط روزمره درون خانواده است و بر روابط عاطفی با دیگران تاکید می‌کند.

۳- زنان بیشتر تحت تأثیر شوهرانشان قرار گرفته بودند تا مردان تحت تأثیر زانشان. این نتایج مشابه نتایج گزارش شده توسط «کوهن» و همکاران (۱۹۹۲) می‌باشد مبنی بر اینکه اتصال بین الگوهای کاری، روابط دلبستگی کودکان و روابط زناشویی در زنان بوسیله کیفیت دلبستگی همسرانشان جرح و تعدیل شده است. کاسپی، و اندرس، (۱۹۸۸) پیشنهاد کردند که حوادثی مانند ازدواج تأثیرات قوی‌تری بر جریان زندگی زنان در مقایسه با مردان برجای می‌گذارد.

گیلیگان، (۱۹۸۲) ضمن مطالعه دیدگاه زنان و مردان درباره روابط شخصی و تصور از خشونت، گزارش داد که مردان دنیا را به عنوان محل «مواجهه‌های مخاطره‌آمیز» و اتصالهای انفجار آمیز می‌بینند در حالیکه زنان جهان را به عنوان «دنیای مراقبت و حفاظت» می‌نگرند. وی استدلال می‌کند که مردان و زنان خطر را در موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی ادراک کرده و به شیوه‌های متفاوتی تعبیر و تفسیر می‌کنند. برای مردان اغلب اوقات خطر از صمیمیت و نزدیکی ریشه می‌گیرد، اما برای زنان خطر از «موقعیت‌های رقابت‌آمیز» ناشی می‌شود. در مطالعه دیگری گیلیگان، (۱۹۸۲) تصورات و تخیلات خشونت آمیز زنان و مردان را که به وسیله مجموعه‌ای از

تصاویر تحریک شده بودند مورد مقایسه قرار داد و دریافت که همچنانکه مردم در تصاویر به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند تصور و تخیل در مورد خشونت در داستانهای مردان افزایش می‌یابد. برعکس هرچه مردم از یکدیگر بیشتر جدا می‌شوند خشونت در داستانهای زنان افزایش می‌یابد. زنان بیشترین خشونت را در تصویری که یک شخص تنها را نشان می‌داد فرافکن می‌کردند در حالیکه مردان اغلب بیشترین خشونت را در صحنه‌ای از تصاویر که انبوه مردم را در فواصل بسیار نزدیک به یکدیگر نشان می‌داد، فرافکن می‌کردند. بنابراین گیلیگان (۱۹۸۲) نتیجه گرفت: «چنین به نظر می‌رسد که مردان و زنان دل‌بستگی و جدایی را به شیوه‌های متفاوتی تجربه می‌کنند و هر یک از دو جنس خطری را ملازم می‌کنند که دیگری آن را نمی‌بیند. مردان در اتصال و ارتباط، زنان در جدایی» (ص ۴۲).

گیلیگان (۱۹۸۲) تفاوت‌های دیگری را نیز مورد بحث قرار داده است: برای زنان پرخاشگری یا کیفیت روابط انسانی در هم تنیده شده است؛ و مراقبت، فعالیتی است که دنیای اجتماعی را ابعثی بخشیده و از پرخاشگری، که در واقع برای آنها نشانه شکست رابطه است، جلوگیری می‌کند. برای مردان از سوی دیگر، جهان مکانی است که در همه جزی آن خطر دینده می‌شود و همین امر مشکل ایجاد روابط را برجسته کرده و موجب گسسته‌نگی روابط شده و به جدایی منجر می‌شود. «آهنگ هویت» نیز در زنان و مردان متفاوت است؛ برای زنان هویت در زمینه‌ای از روابط صمیمی و نزدیک و مراقبت است که تعریف می‌شود. در حالیکه برای مردان - اگرچه ممکن است از داشتن (یا حداقل آرزو مند بودن) از ناپاطهای واقعی و هیجانهای عمیق صحبت کنند - هویت در جدایی تعریف می‌شود. زنان و مردان در نوع درویگردشان به قدرت نیز یا یکدیگر متفاوتند: در حالیکه برای مردان جدایی قدرت را تعریف کرده و خود را قدرتمند می‌کند. زنان قدرت را در روابط نزدیک و صمیمیت می‌بینند. با در نظر گرفتن این تفاوتها شاید بتوان در بین جمله با گیلیگان (۱۹۸۲) موافق بود که «جهان صمیمت که برای مردان آشناتر است و خطرناک‌تر ظاهر می‌شود؛ برای زنان، در مقابل، بسیار منظم، منطقی و ایمن جلوه‌گر می‌شود» (ص ۴۳).

اینکه به نظر می‌رسد بتوان تفاوت‌های جنسی مشاهده شده در این مطالعه را راحت‌تر تعبیر و تفسیر کرد؛ داده‌هایی مانند تمایل بیشتر زنان در «نیمه متصل شده» مقیاس پیوستگی و ترجیح شوهران برای «نیمه جدا شده» در همین مقیاس، روابط قوی‌تر بین الگوی دل‌بستگی زنان و ساختار خانواده و روابط زناشویی آنها با یافته‌های گیلیگان، همگرایی و هماهنگی قابل

ملاحظه‌ای داشته و پیشنهاد می‌کنند که زنان بیشتر از مردان تحت تأثیر روابط شخصی قرار می‌گیرند. تأیید دیگری بر این مدعا از این یافته تحقیق حاضر فراهم می‌شود که نایبمنی در شوهران تحت تأثیر عوامل غیروابسته به دل بستگی مانند سطح تحصیلات قرار داشت که در واقع بیشتر با پیشرفت مرتبط است تا روابط.

ممکن است این سؤال طرح شود که چرا تفاوت‌های جنسی مشاهده شده در این تحقیق در مقایسه با مطالعات گزارش شده از فرهنگ‌های غربی قوی‌تر است. شاید بدین دلیل که فرهنگ ایرانی بر تفاوت‌های جنسی تأکید بیشتری دارد.



پادداشت‌ها:

- | | |
|--|-----------------------------------|
| 1- Safe base | 2- Adult attachment |
| 3- Proximity-seeking | 4- Secure base effects |
| 5- Separation protest | 6- Bond |
| 7- Strangerswater criterion | 8- Reciprocity |
| 9- Bi directional reinforcement | 10- Reciprocal interactions |
| 11- Process of matching | 13- Sexual behaviour system |
| 13- Sexual relationships | 14- Proximity-distance |
| 15- Individual survival | 16- Species survival |
| 17- Romantic and marital relationships | 18- Complex emotional dynamics |
| 19- An all-inclusive approach | 20- Dating couples |
| 21- Married couples | 22- Matching of attachment styles |
| 23- The Family Adaptability and Cohesion Evaluation Scale, Third version | |
| 24- Circumplex Model | 25- Disengaged |
| 26- Separated | 27- Connected |
| 28- Enmeshed | 29- Chaotic |
| 30- Flexible | 31- Structured |
| 32- Rigid | 34- Balanced types |
| 34- Mid-range types | 35- Extreme types |
| 36- Family satisfaction | 37- Marital Adjustment Test (MAT) |
| 38- Interpersonal perception | 39- Dissatisfaction |
| 40- Marital distress | 41- Well-adjusted group |
| 42- Maladjusted group | 43- Split-half |
| 44- Insecure-avoidant | 45- Insecure-anxious ambivalence |

- | | |
|--------------------------|-------------------------------|
| 46- One way ANOVA | 47- Cut-off point |
| 48- Flexible-connected | 49- Structured-separated |
| 50- Structured-connected | 51- Repeated measure ANOVA |
| 52- Family closeness | 54- Intimacy |
| 53- Distance struggles | 56- Attachment control system |
| 57- Self-actualisation | 59- Self-expression |
| 59- Self-sacrifice | 60- Self-confidence |
| 61- Tone of identity | 62- Connected halves |
| 63- Separated halves | |

منابع:

- Ainsworth, M. D. S. (1993). Attachment and other affectional bonds across the life cycle. In C. M. Parks, J. Stevenson-Hinde & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp.31-51. London: Routledge.
- Ainsworth, M. S. D. (1982). Attachment: Retrospect and prospect. In C. M. Parks & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *The place of attachment in human behavior*. pp. 3-30. London: Tavistock
- Ainsworth, M. S. (1989). Attachment beyond infancy. Meeting of the American Psychological Association (1988, Atlanta, Georgia). *American Psychologist*, 44, 709-716.
- Aymer, R. C. (1989). The launching of the single young adult. In B. Carter & M. McGoldrick (Eds.) *The changing family life cycle*. pp. 191-208. Boston: Allyn and Bacon
- Berman, W. H. & Sperling, M. B. (1994). The structure and function of adult attachment. In M. B. Sperling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 1-28. New York: Guilford Press.
- Billings, A. (1979). Conflict resolution in distressed and nondistressed married couples. *Journal of Consulting and Clinical Psychology* 47, 168-176
- Bowlby, J. (1982). Epilogue. In C. M. Parks & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *The place of attachment in human behavior*. pp. 310-314. London: Tavistock
- Bowlby, J. (1988). *A secure base: Parent-child attachment and healthy human development*. New York: Basic Books
- Brennan, K. A. & Shaver, P. R. (1995). Dimensions of adult attachment, affect regulation, and romantic relationship functioning. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 21, 267-283
- Byng-Hall, J. (1990). Attachment theory and family therapy: A clinical view. *Infant Mental Health Journal*, 11, 228-236
- Byng-Hall, J. (1991). The application of attachment theory to understanding and treatment in family therapy. In C. M. Parks, J. Stevenson-Hinde, & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp. 199-215. London: Routledge
- Byng-Hall, J. (Ed.) (1995). *Rewriting family scripts*. New York: Guilford Press
- Byng-Hall, J. & Stevenson-Hinde, J. (1991). Attachment relationships within a family system

Infant Mental Health Journal, 12, 187-200.

- Caspi, A. & Elder, G. H. (1988). Emergent family patterns: The intergenerational construction of problem behaviour and relationships. In R. Hinde & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *Relationships within families: Mutual influences*. Oxford: Oxford University Press.
- Cohen, D. A., Silver, D. H., Cowan, C. P., Cowan, P. A. & Pearson, J. (1992). Working models of childhood attachment and couple relationship. *Journal of Family Issues*, 13, 432-449.
- Coleman, K. E. & Muler, A. G. (1976). The relationship between depression and marital maladjustment in a clinic population: A multitrans-informethod study. *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, 43, 647-651.
- Collins, N. L. & Read, S. J. (1990). Adult attachment working models and relationship quality in dating couples. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 644-663.
- Crutenden, P. M., Partridge, M. F. & Claussen, A. H. (1991). Family patterns of relationship in normative and dysfunctional families. Special Issue: Attachment and developmental psychopathology. *Development and Psychopathology*, 3, 491-512.
- Davies, P. T. & Cummings, E. M. (1994). Marital conflict and child adjustment: An emotional security hypothesis. *Psychological Bulletin*, 116, 389-411.
- Dunley, M. G. (1993). Attachment and the emotional unit. *Family Process*, 32, 3-20.
- Feeney, J. & Noller, P. (1996). *Adult attachment*. London: Sage.
- Feeney, J. A. (1994). Attachment style, communication patterns and satisfaction across the life cycle of marriage. *Personal Relationships*, 1, 333-348.
- Feeney, J. A. & Noller, P. (1990). Attachment style as predictor of adult romantic relationship. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 281-291.
- Feeney, J. A., Noller, P. & Hanrahan, M. (1994). Assessing adult attachment. In M. B. Sperting & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 128-132. New York: Guilford Press.
- Gilligan, C. (1982). *In a different voice*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Harrison, D. F. & Westhus, D. J. (1989). Rating scales for marital adjustment. *Journal of Social Service Research*, 11, 89-105.
- Hazan, C. & Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
- Heard, D. (1982). Family systems and the attachment dynamic. *Journal of Personality and Social Psychology*, 42, 511-524.
- Hindy, C. G. & Schwarz, C. (1994). Anxious romantic attachment in adult relationships. In M. B. Sperting & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. 179-203. New York: Guilford Press.
- Jacobson, N. S. (1969). The politics of intimacy. *Behavior Therapist*, 12, 29-32.
- Kirkpatrick, L. A. & Davis, K. E. (1994). Attachment style, gender, and relationship stability: A

- longitudinal analysis. *Journal of Personality and Social Psychology*, 66, 502-512.
- Levy, M. B. & Davis, K. E. (1988). Love styles and attachment: styles compared: Their relations to each other and to various relationship characteristics. *Journal of Social and Personal Relationships*, 5, 439-447.
- Locke, J. J. & Wallace, K. M. (1979). Short marital-adjustment and prediction tests: Their reliability and validity. *Marriage and Family Living*, 21, 251-255.
- Marris, P. (1932). Attachment and society. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in adult life*, pp. 185-201. London: Tavistock Publications.
- Marvin, R. S. & Stewart, B. R. (1990). A family systems framework for the study of attachment. In M. T. Greenberg, D. Cicchetti, & E. M. Cummings (Eds.), *Attachment in the preschool years: Theory, research, and intervention*, pp. 51-86. USA: The University of Chicago.
- Mazaheri, M. A. (1997). *Attachment from a systemic perspective. A study of Iranian families*, Unpublished Ph.D. dissertation, London University.
- Minuchin, P. (1988). Relationships within the family: A systems perspective on development. In R. A. Hinde & J. Stevenson-Hinde (Eds.) *Relationships within families*, pp. 7-26. Oxford: Clarendon Press.
- Napier, A. Y. (1988). *The fragile bond*. New York: Harper & Row.
- Napier, A. Y. (1978). The rejection-intrusion pattern: A central family dynamic. *Journal of Marital and Family Therapy*, 4, 5-12.
- Olson, D. H. (1991). Commentary: Three-Dimensional (3-D) Circumplex Model and revised scoring of FACES III. *Family Process*, 30, 74-79.
- Olson, D. H., McCubbin, E. I., Barnes, H. L., Larsen, A. S., Muijen, M. J. & Wilson, M. A. (1983). *Families: What makes them work*. London: Sage.
- Pincus, M. C. (1994). Adult attachment styles: Some thoughts on closeness-distance struggles. *Family Process*, 33, 147-158.
- Serchak, M. & Leonard, K. E. (1992). Attachment styles and marital adjustment among newlywed couples. *Journal of Social and Personal Relationships*, 9, 51-64.
- Shaver, P. R. & Brennan, K. A. (1992). Attachment styles and the Big-Five personality traits: Their connections with each other and with romantic relationship outcomes. *The Society for Personality and Social Psychology*, 188, 536-543.
- Shaver, P. R. & Hazan, C. (1988). A biased overview of the study of love. *Journal of Social and Personal Relationships*, 5, 473-507.
- Simpson, J. (1990). Influence of attachment styles on romantic relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59, 971-980.
- Stevenson-Hinde, J. (1990). Attachment within family systems: An overview. *Infant Mental Health Journal*, 11, 218-227.
- Sullaway, M. & Christenson, A. (1993). Assessment of dysfunctional interaction patterns in

- couples. *Journal of Marriage and the Family*, 45, 653-660.
- Vandvik, I. H. & Eckblad, G. F. (1993). FACESIII and the Kveback Family Sculpture Technique as measures of cohesion and closeness. *Family Process*, 32, 221-233.
- Weiss, R. L. & Margolin, G. (1977). Marital conflict and record. In A. R. Sameroff, K. S. Calhoun, & H. E. Adams (Eds.), *Handbook for behavioral assessment*. New York: Wiley.
- Weiss, R. S. (1982). Attachment in adult life. In C. M. Parkes & J. Stevenson-Hinde (Eds.), *The place of attachment in human behavior*. pp. 171-184. London: Tavistock.
- Weiss, R. S. (1986). Continuities and transformations in social relationships from childhood to adulthood. In W. W. Hartup & Z. R. Holliday (Eds.), *Relationships and development*. pp. 95-110. New Jersey: Lawrence Erlbaum.
- Weiss, R. S. (1991). The attachment bond in childhood and adulthood. In C. M. Parkes, J. Stevenson-Hinde, & P. Marris (Eds.), *Attachment across the life cycle*. pp. 66-76. London: Routledge.
- Weiss, R. S. (1994). Foreword. In M. B. Spelling & W. H. Berman (Eds.), *Attachment in adults*. pp. xv-xv. New York: The Guilford Press.
- West, M. L. & Sheldon-Keller, A. E. (1994). *Patterns of relating: An adult attachment perspective*. New York: Guilford.
- Wynne, L. C. (1984). The epigenesis of relational systems: A model for understanding family development. *Family process*, 23, 247-218.

